

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه جلسه گذشته

یکی از ثمراتی که برای این بحث استصحاب احکام شرایع سابقه ذکر شده (هم در کلمات علمای خاصه و هم در کلمات علمای عامه) بحث یا حکمی است که در این آیه شریفه نسبت به حضرت یحیی (علیه السلام) وارد شده.

«أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ يَحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ» خدای تبارک و تعالی در مقام مدح یحیی است، به زکریا (علیه السلام) بشارت می‌دهد که ما یحیی را به تو خواهیم داد که این عناوین را دارد، سیدنا و حصوراً و نبیاً من الصالحین، مصدقاً بکلمه من الله که کلمه حضرت عیسی مسیح است، مصدق عیسی است، سید، رئیس، آقا، حصور و نبیاً من الصالحین.

گفته‌اند حصور یعنی کسی که ترک ازدواج کرده، ترک تزویج کرده، امتناع کرده از نساء. اینطور بیان کردند که بگوئیم وقتی خدای تبارک و تعالی این عنوان را برای حضرت یحیی قرار داده معلوم می‌شود که یک عنوان راجحی است و الا اگر عنوان راجحی نبود این مفید برای مدح نیست و بگوئیم در شریعت حضرت یحیی این جهت رجحان دارد و بعد بیائیم استصحاب کنیم بگوئیم پس در شریعت ما هم استصحاب کنیم رجحان ترک ازدواج را، بگوئیم ترک تزویج رجحان دارد.

دیدگاه فخر رازی

در کلمات عامه، فخر رازی^[1] وقتی نقل می‌کند اسمی از استصحاب نمی‌آورد. اولاً در تفسیر آیه یک اقوالی را از قول بعضی از علمای عامه نقل می‌کند که چقدر سخیف است و چقدر موهون است. خود فخر رازی هم می‌گوید اینها حرفهایی نیست که ما قبول کنیم ولی حرفهایی است که بعضی از علمای خودشان زده‌اند. مثلاً گفته است که مفسرین ما دو قول در این آیه دارند؛ یکی این است که حصور یعنی من کان عاجزاً عن إتيان النساء، بعضی‌هایشان گفته‌اند کان كذلك للصغر الآلة، بعضی‌هایشان گفته‌اند کان كذلك، انسان واقعاً شرمش می‌آید اینها را بخواند یا بنویسد! ولی من اشاره می‌کنم ببینیم خودشان هم گاهی اقرار دارند که بعضی از مفسرین‌شان چقدر به قرآن و مقام انبیاء لطمه زدند و تعبیری که انسان برای آدم‌های معمولی یا آدم‌های فاسق هم به این زودی ذکر نمی‌کند. «و منهم من قال کان كذلك لتعذّر الانزال» مثلاً مریض بوده، اینها اینقدر متوجه نیستند که اگر مرضی در حضرت یحیی بوده اینکه موجب مدح نمی‌شود! «و منهم کان ذلک لعدم القدرة» گفته‌اند قدرت برای اتيان نساء نداشته. بعد خودش می‌گوید «هذا القول عندنا فاسدٌ لأنّ هذا من صفات النقصان» اینها همه‌اش از اوصاف نقص است و موجب نقص است

در حالی که خدای تبارک و تعالی در مقام مدح است.

قول دومی که می‌گوید محققین ما می‌گویند «إِنَّهُ هُوَ الَّذِي لَا يَأْتِي النِّسَاءَ إِلَّا لِلْعِزِّ بِلِ الْعِفَّةِ وَالزَّهْدِ» از باب اینکه همه‌ی شئون دنیا را ترک کرده «لَا يَأْتِي النِّسَاءَ» شده، «لَأَنَّ الْحَصْرَ هُوَ الَّذِي يَكْثُرُ مِنْهُ حَصْرُ النَّفْسِ»، می‌دانید که حصر صیغه‌ی مبالغه است و باید معنای مبالغه در آن بشود، «هُوَ الَّذِي يَكْثُرُ مِنْهُ حَصْرُ النَّفْسِ دَائِمًا» دارد نفس خودش را منع می‌کند، بعد می‌گوید «كَالْأَكُولِ» که «هُوَ الَّذِي يَكْثُرُ مِنْهُ الْأَكْلُ، ظُلُومٌ هُوَ الَّذِي يَكْثُرُ مِنْهُ الظُّلْمُ».

این دو قول را که نقل می‌کند بعد می‌گوید «احتج أصحابنا بهذه الآية على أن ترك النكاح أفضل» فقهای ما به این آیه استدلال کردند بر اینکه ترک نکاح افضل است «و إذا ثبت أن الترك في تلك الشريعة أفضل وجب أن يكون الأمر كذلك في هذه الشريعة»، می‌گوید اگر در شریعت حضرت یحیی ترک ازدواج افضل است باید در شریعت ما هم همینطور باشد، «بالنصّ و المعقول» هم به دلیل نص (آیه قرآن) و هم دلیل عقلی. بعد نص را که می‌خواهد اشاره کند این آیه را اشاره می‌کند «أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدَ» این هم جزء آیاتی می‌آورد که آنچه دیگران و امم سابقه بر او هدایت شدند خطاب می‌کند به رسول اکرم که به هدایت آنها تبعیت و اقتدا کند.

بعد می‌گوید اما دلیل عقلی؛ اشاره به استصحاب می‌کند، «إن الأصل في الثابت بقائه على ما كان»، در خود همین کتاب تفسیری‌اش به استصحاب اشاره می‌کند، این در کتب عامه.

دیدگاه شیخ طوسی

در کتب خاصه هم به همین استدلال شده یعنی بعضی‌ها خواستند اشاره کنند از مرحوم شیخ در کتاب مبسوط، جلد 4 صفحه 160: شیخ می‌فرماید «النكاح مستحب في الجملة للرجل و المرأة ليست بواجب خلافاً لداوود و الناس ضربان»، مردم دو گروهند، این ناس در اینجا مراد اهل سنت نیستند، «ضربٌ مشتحن للجماع و قادرٌ على النكاح و ضربٌ لا يشتهي فالمشتهي يستحب له أن يتزوج و الذي لا يشتهي المستحب أن لا يتزوج» شیخ طوسی می‌فرماید استحباب نکاح برای کسی است که تمایل به نکاح و اشتها به این امر دارد اما کسی که تمایل به این امر ندارد مستحب این است که ازدواج نکند، دلیلی که می‌آورد چیست؟

شیخ طوسی دلیل برای اینکه مستحب است کسی که اشتها به جماع و نزدیکی با زن و ازدواج ندارد این اصلاً ازدواج نکند! یعنی یک مردی که اصلاً خودش را معرض از دنیا قرار داده، زاهد قرار داده، راه عبادت را در پیش گرفته، این اصلاً تمایلی برای زن‌ها و بودن با زن ندارد، می‌فرماید این مستحب است که ازدواج نکند، دلیلی که می‌آورد چیست؟ «لِقَوْلِهِ تَعَالَى سَيِّدًا وَ حَصُورًا فَمَدَحَهُ عَلَى كَوْنِهِ حَصُورًا وَ هُوَ الَّذِي لَا يَشْتَهُي النِّسَاءَ».

حضور را اینجا معنا می‌کنیم؛ پس در بین علمای عامه و علمای خاصه هر دو به این آیه شریفه تمسک شده بر اینکه کسی که حضور است ولو در شریعت ما این مستحب است که ازدواج را ترک کند. اینجا یک بحث این است که معنای لغوی حضور چیست؟ ببینیم در لغت به چه معنا آمده؟ و بعد ببینیم در این آیه شریفه مراد چیست؟

حضور در لغت

در لغت وقتی ما مراجعه می‌کنیم حضور از حصر به معنای حبس است. «حصره العدو في منزله أي حبسه» این را در مصباح

گفته. بعد می‌آید سراغ کلمه‌ی حصور و می‌گوید «الحصور الذی لا یشتهی النساء» اولاً این نکته روشن است ظاهراً در ادبیات یا در علم لغت که اگر یک لفظی مشتق از لفظ دیگری شد، خود زیاده‌المبانی تدلّ علی زیاده‌المعانی. وقتی حصر آمد به صیغه‌ی مبالغه و شد حصور، اصلاً یک چیز دیگری پیدا می‌کند، حصور را عرب به کسی می‌گوید که لا یشتهی النساء، این تصریح لغت است. در مقایسه می‌گوید حصر به معنای جمع، حبس و منع آمده. حالا حَصِرَ به یک معنا می‌آید حَصَرَ به یک معنا می‌آید، حَصَرَ یعنی ضیق الصدر، حَصُرَ به معنای اعتقال بطن است. این هم از امتیازات لغت عرب است که با تغییر عین الفعل، معنا تغییر پیدا می‌کند. حَصُرَ به معنای اعتقال بطن است، کسی که شکم خودش را می‌بندد، حالا از داخل یا خارج آن را ذکر نکردند.

در لغت وقتی حصر می‌آید به ماده‌ی افعال، شما در کتاب حج خواندید سدّ و احصار: احصار در آنجا این است که حاج ممنوع می‌شود از اینکه بخواهد وارد مکه شود.

در مقایسه می‌گوید «حصور الذی لا یأتی النساء» آنکه نساء را اتیان نمی‌کند و با نساء جمع نمی‌شود و با نساء نزدیکی نمی‌کند.

در کتاب التحقیق ایشان نوشته «الاصل الواحد فی هذه المادّة هو المحدودیّة و الضیق» می‌گوید اولاً معنای اصلی حصر منع نیست. منع، جمع، اینها از لوازم معنای اصلی است. معنای اصلی این حصر محدودیت و تضیق است. بعد می‌گوید حصور یعنی چه؟ «حصور أى مضیقاً نفسه»، کسی که نفس خودش را در تنگنا قرار می‌دهد «و حافظاً و جاعله محدوداً»، کسی که نفس خودش را محدود قرار می‌دهد «و هو یحبسها عن الهوى و الشهوة النفسانیة» کسی که نفس خودش را از هوا و هوس و شهوات حفظ و منع می‌کند.

ما باشیم و همین دو کتاب لغت (مصباح و مقایسه) حصور منحصر به منع از شهوت در مورد زن است. یعنی عرب یک کسی که ترک دنیا را کرده، غذا به مقدار ضرورت می‌خورد، حرف به مقدار ضرورت می‌زند، از لذات دنیا تا بتواند استفاده نمی‌کند، عرب به این می‌گوید حصر، برای این الفاظ دیگری به کار می‌رود زاهد می‌گویند، معرض از دنیا می‌گویند. ما باشیم و کتب لغت: لغت حصور را در لا یأتی النساء و لا یشتهی النساء آورده و لغت جای اجتهاد نیست که ما بیائیم معنای جامعی در نظر بگیریم بگوئیم اولاً معنای حصر همان ضیق است یعنی کسی که خودش را در تنگنا قرار داده، خیلی از افراد هستند که از دنیا اعراض می‌کنند آرام‌تر، راحت‌تر، خیلی با آرامش بیشتری دارند زندگی می‌کنند تا آن کسانی که غوطه‌ور در لذات دنیا هستند اینطور نیست که ملازم با ضیق داشته باشد.

اولاً در خود لغت، ضیق را یکی از موارد قلیل الاستعمال آوردند، مثلاً نوشته «الناقة الحصور»، حالا «الضیقة الحالة» برایش ذکر کردند، اینطور نیست. خود حصور را بدون اینکه لفظ این طرفش یا آن طرفش باشد عرب فقط در مورد نساء به کار می‌برد، «الذی لا یأتی النساء». حالا شاید حتّی در مورد زن هم به کار نمی‌برد، زنی که شوهر نمی‌کند را عرب نمی‌گوید حصور. حصور را در مردی که «لا یشتهی النساء یا لا یأتی النساء».

علی‌ای حال باز آنچه که صاحب کتاب التحقیق اینجا آورده که «من کان مضیقاً نفسه و یحبس النفس عن الهوى و الشهوة النفسانیة» این اجتهادی است که شده، و از همین جا بعضی‌ها که نتوانستند در این آیه شریفه مسئله را حل کنند گفتند حصور به معنای ترک ازدواج نیست. حصور یعنی کسی که نفس خودش را از لذات دنیا منع می‌کند، یعنی آدم زاهد، آدمی که ترک دنیا کرده است. لذا می‌گویند آیه دلالت بر این معنا ندارد. لغت عرب عمده‌تاً حصور را در «لا یشتهی النساء و لا یأتی النساء» به کار برده و حضرت یحیی هم همین طور بوده است. حضرت یحیی هم ازدواج نکرده، زن هم نگرفته و واقع خارجی‌اش هم همینطور است، بیائیم آیه را بگوئیم یعنی کسی که امتناع از شهوات دنیا می‌کند، همین اجتهاد در لغت است و این درست نیست.

اینجا نکته‌ای که وجود دارد این است که ما وقتی به کتب فقهی مراجعه می‌کنیم فقهای ما غالباً حصور را به معنای لا یشتهی

النساء ذکر کردند، اولاً در مجموع استعمالاتی که برای حصور هست: 1) الذی لا یشتہی النساء، 2) الذی لا یأتی النساء، باز خود فخر رازی - حالا از کدام کتاب لغت نقل می‌کند - می‌گوید «و الحصور الذی یکتُم السر» آن کسی که سر را مکتوم می‌کند، این هم معنای سوم. یک معنای چهارمی هم باز در بعضی از کتاب‌ها وجود دارد در مورد حصور که این را هم در کتاب لغتی ندیدم که حصور کسی است که غضب خودش را کنترل می‌کند، یعنی اصلاً بحث را برده در مورد غضب.

اما ما باشیم و لغت؛ فقط در مورد نساء است، حالا که در مورد نساء است آیا بگوئیم مراد یعنی «الذی لا یشتہی النساء» یا مراد این است که «الذی لا یأتی النساء»، بین این دو عنوان هم فرق وجود دارد، اکثر کتابهای فقهی ما آوردند روی مشتہی، می‌گویند حصور الذی لا یشتہی النساء.

معنای چهارم را اگرچه نقل می‌کند که می‌گوید «حصور السید الذی لا یغلبه الغضب»، این هم از کجا گفته معلوم نیست.

از عبارت شیخ در مبسوط گفتیم، راوندی در فقه القرآن حصور را به معنای «لا یشتہی النساء» می‌آورد می‌گوید «هو الذی لا یشتہی النساء لأنه لا یجعل سبب ذلک و لا یحیی شہوتہ»، حصور یعنی کسی که نمی‌گذارد شہوتش احیاء شود بل یمیتها بکثرة الصوم، با کثرت روزه‌داری اماته می‌کند او را، بعد می‌گوید «و قال قومُ الذی یمکنه عن یأتی النساء و لا یفعل»، یعنی بین یشتہی و یأتی فرق وجود دارد یک گروهی گفته‌اند بله، کسی که یشتہی یمکنه اما و لا یفعل خارجه.

مرحوم محقق در شرایع^[2] می‌گوید «النکاح مستحبٌ لمن تاقت نفسه من الرجال و النساء»، می‌فرماید کسی که اشتیاق به این امر دارد نکاح برایش مستحب است یعنی اصلاً کسی که میل به نکاح دارد ازدواج برای او مستحب است «و من لم تتق»، کسی که اشتیاق ندارد چطور؟ «فیه خلافُ المشہور استحبابه»، کسی که تمایل ندارد باز مشہور قائل به استحباب‌اند «لقوله تناکحوا تناسلوا»، بعد می‌فرماید «و ربما احتج المانع» آن کسی که می‌گوید استحباب وجود ندارد «بأن وصف یحیی بکونه حصوراً یؤذن باختصاص هذا الوصف بالرجحان فیحمل علی ما إذا تتق النفس»، در جایی که این رجحان ازدواج در آن جایی است که نفس تمایل داشته باشد اما جایی که نفس تمایل نداشته باشد نه.

مرحوم محقق می‌گوید «یمكن الجواب بأن المذهب ذلک فی شرع غیرنا لا یلزم منه وجوده فی شرعنا»، می‌گوید اگر در شریعت حضرت یحیی ترک ازدواج مستحب بوده لازم نیست که در شرع ما هم همینطور باشد. کاری به این جزئیات ندارم.

علامه در تذکره حصور را به «لا یشتہی» تفسیر کرده، در مختلف باز ظاهراً همینطور است، جلد 7 صفحه 107 می‌گوید: «النکاح مستحبٌ مع الشہوة و القدرة اجماعاً»، این شہوت یعنی شہوت لغوی یعنی اشتها، «ولو لم تتق النفس فیه خلافُ» اگر اشتها نباشد در آن خلاف است، «المشہور استحبابه و اطلاق الاصحاب الاستصحاب» إلا مرحوم شیخ در مبسوط که شیخ در مبسوط می‌گوید کسی که اشتها ندارد ازدواج بر او مستحب نیست.

کلامی را از ابن حمزه نقل می‌کند؛ ابن حمزه می‌گوید نکاح چهار قسم است: «إما أن یشتہی کل واحدٍ من الرجل و المرأة النکاح و یقدر علیہ ویستحب له»، اگر اشتها و قدرت باشد مستحب است «أو لا یشتہی ولا یقدر فیکره له»، کسی که اشتها ندارد و قدرت هم ندارد برایش مکروه است، «أو یشتہی ولا یقدر، أو یقدر و لا یشتہی فلا یکره و لا یستحب»، این نه مکروه است و نه مستحب.

ما باشیم و هم لغت و هم کلمات فقها؛ اینها می‌گویند حصور یعنی «من لا یشتہی النساء»، نه «من لا یأتی النساء». آنهایی هم که گفته‌اند «من لا یأتی النساء» غفلت کرده‌اند یا بگوئیم مراد آنها از «لا یأتی»، «لا یشتہی» است. اگر این را گفتیم آیه شریفه می‌گوید حضرت یحیی (علیه السلام) «لا یشتہی النساء»، بعد ظهور در این هم هست که اختیاراً لا یشتہی، لا لمرضٍ لا لعذرٍ، لا

لعلّه، یعنی خودش را طوری تربیت کرده بود که لا یشتهی النساء، بعد اگر آمديم اين را گفتيم می‌گوئيم اين حل می‌شود.

مرحوم سبزواری در کتاب کفاية الأحكام می‌گوید حضور به همین معناست و این آیه دلالت دارد «على مدح عدم اشتها النساء» لا مدحش بر عدم تزويج. یعنی یک وقتی هست که می‌گوئيم در شریعت حضرت یحیی خدای تبارک و تعالی حضرت یحیی را مدح کرد بر اینکه چون ازدواج نکرده بعد باید بگوئيم اين در شریعت ما نسخ شده؟

چون خیلی‌ها اینطور جواب دادند، گفته‌اند مثلاً صاحب جواهر اولین جواهری که در جلد 29 جواهر صفحه 20 از این بحث داده، می‌گوید «المدح بذلک فی شرع غیرنا لا یلزم منه وجوده فی شرعنا» بعد عجیب همین است معلوم می‌شود صاحب جواهر هم همان عرضی که ما داریم را قبول دارد «إن الأصل بقاء شرایع السابقة إلا ما دلّ الدلیل علی نسخه» بعد می‌گوید برای رجحان ترک ازدواج این همه روایاتی که برای ترغیب به ازدواج در شریعت ما آمده ناسخ آن هست.

حالا شاید «النکاح سنّی» یعنی در میان انبیاء گذشته آنها چنین سنتی را نداشتند اما من این سنت را دارم، این از خصوصیات پیامبر اکرم و دین اسلام باشد. این جواب که بگوئيم آن منسوخ واقع شده در صورتی است که اصلاً حضور را بیائيم به لا یأتی النساء و مدح بر ترک تزويج معنا کنیم اما اگر بگوئيم حضور یعنی لا یشتهی النساء، عجیب این است که فاضل هندی در کشف اللثام جلد 7 همین حرف فاضل سبزواری را دارد و این حرف به نظر ما هم مطابق با لغت است و هم مطابق با کلمات فقهای گذشته است. ما حضور را باید به این معنا بیان کنیم: نتیجه این است که اصلاً حضور را بگوئيم «من کان موجِباً لمنع نفسه عن اللذات و الشهوات»، اینها غلط است و اجتهاد در لغت است، هم صاحب التحقیق مرتکب شده و هم در خیلی از این تفاسیر آوردند.

لغت عرب حضور را در غیر نساء به کار نمی‌برد، شما بقیه‌ی کتب لغت را هم ببینید، به معنای لا یشتهی النساء است لذا این جواب تامی است اولاً دیگر بحث استصحاب احکام شرایع سابقه اینجا مطرح نمی‌شود، بعضی هم گفته‌اند اینکه خدای تبارک و تعالی یحیی (علیه السلام) را مدح بر ترک ازدواج کرده، برای اینکه موظف بوده و مکلف بوده به اینکه برود در بین مردم ارشاد کند، تبلیغ کند، دائماً در سفر بوده. مکلف به ارشاد اهل زمان خودش بوده و سیاحت، اینکه به این شهر و آن شهر برود، این گروه و آن گروه، آدمی هم که مبلغ سیار است نمی‌تواند ازدواج کند چون نمی‌تواند حقوق زوجیت را درست ادا کند.

این باز خلاف ظاهر آیه است، یعنی اگر بگوئيم خدا بر این کار، یعنی بگوئيم چون تبلیغ می‌کند مجبور شده حضور بشود! اینکه موجب مدح نمی‌شود و سبب برای مدح نمی‌شود لذا این معنا را هم ما در اینجا نباید مطرح کنیم. ما می‌گوئيم حضور یعنی من لا یشتهی النساء، موضوعی با آنچه در فقه ماست، در فقه ما هم فقها از زمان شیخ طوسی بین مشتهی و غیر مشتهی فرق گذاشتند برای غیر مشتهی اکثر فقها یا یک عده‌ای می‌گویند اصلاً نکاح استحبابی ندارد و آیه هم برای کسی است که من لا یشتهی النساء است، این مربوط به این آیه‌ی شریفه. کلام صاحب جواهر را ببینید، نکات خوبی در کلمات صاحب جواهر وجود دارد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ الصفة الثالثة: قوله وَ حَصُوراً و فيه مسألتان:

المسألة الأولى: في تفسير الحصور و الحصر في اللغة الحبس، يقال حصره يحصره حصراً و حصر الرجل: أي اعتقل بطنه، و الحصور الذي يكتم السر و يحبسه، و الحصور الضيق البخيل، و أما المفسرون: فلهم قولان أحدهما: أنه كان عاجزاً عن إتيان النساء، ثم منهم من قال كان ذلك لصغر الآلة، و منهم من قال: كان ذلك لتعذر الإنزال، و منهم من قال: كان ذلك لعدم القدرة،/

فعلى هذا الحصور فعول بمعنى مفعول، كأنه قال محصور عنهن، أي محبوس، و مثله ركوب بمعنى مركوب و حلوب بمعنى محلوب، و هذا القول عندنا فاسد لأن هذا من صفات النقصان و ذكر صفة النقصان في معرض المدح لا يجوز، و لأن على هذا التقدير لا يستحق به ثواباً و لا تعظيماً.

و القول الثاني: و هو اختيار المحققين أنه الذي لا يأتي النساء لا للعجز بل للعفة و الزهد، و ذلك لأن الحصور هو الذي يكثر منه حصر النفس و منعها كالأكل الذي يكثر منه الأكل و كذا الشروب، و الظلوم، و الغشوم، و المنع إنما يحصل أن لو كان المقتضي قائماً، فلو لا أن القدرة و الداعية كانتا موجودتين، و إلا لما كان حاصراً لنفسه فضلاً عن أن يكون حصوراً، لأن الحاجة إلى تكثير الحصر و الدفع إنما تحصل عند قوة الرغبة و الداعية و القدرة، و على هذا الحصور بمعنى الحاصر فعول بمعنى فاعل. المسألة الثانية: احتج أصحابنا بهذه الآية على أن ترك النكاح أفضل و ذلك لأنه تعالى مدحه بترك النكاح، و ذلك يدل على أن ترك النكاح أفضل في تلك الشريعة، و إذا ثبت أن الترك في تلك الشريعة أفضل، و جب أن يكون الأمر كذلك في هذه الشريعة بالنص و المعقول، أما النص فقوله تعالى: **أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدِهْ** [الأنعام: 90] و أما المعقول فهو أن الأصل في الثابت بقاؤه على ما كان و النسخ على خلاف الأصل. (مفاتيح الغيب، ج8، ص: 212)

[2] الأول في آداب العقدالنكاح مستحب لمن تآقت نفسه من الرجال و النساء و من لم تتق فيه خلاف المشهور استحبابه (ل) قوله ع: تناكحوا تناسلوا (و لقوله ص: شرار موتاكم العزاب) (و لقوله ع): ما استفاد امرؤ فائدة بعد الإسلام أفضل من زوجة مسلمة تسره إذا نظر إليها و تطيعه إذا أمرها و تحفظه إذا غاب عنها في نفسها و ماله). و ربما احتج المانع بأن وصف يحيى ع بكونه حصوراً يؤذن باختصاص هذا الوصف بالرجحان فيحمل على ما إذا لم تتق النفس. (شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام، ج2، ص: 210)